

ناسیونالیسم فلسطینی و کردی: فهم سیاستِ ممکن

یورگن ینسهاوگن / پینار تنک

مترجم: نوید جوانمردی



چکیده

این مقاله تلاش‌های فلسطینی‌ها و کردها، دو ملت از بزرگترین ملت‌های بی‌دولت در خاورمیانه، برای کسب به رسمیت شناخته شدن را مقایسه می‌کند. در حالی که جنبش‌های کردی، با خاص‌بودگی‌های ناظر بر بسترهای تاریخی و روابطشان با دولت میزبان، در میان چهار کشور ترکیه، سوریه، عراق و ایران پراکنده شده‌اند، تمرکز این مقاله بر مقایسه کردهای سوریه با فلسطینی‌ها است. این بدان دلیل است که این دو اجتماع علی‌رغم شباهت‌هایشان در باب اهداف تعیین سرنوشت، به نقطه پایان‌های متفاوتی در پروژه آزادسازی ملی می‌رسند. این تفاوت‌ها امکانی برای تحلیل و تفسیر عواملی که بر مسیرهای تعیین سرنوشت اثرگذار هستند را فراهم می‌آورد. این مقاله پتانسیل‌های رهایی‌بخش ناسیونالیسم و همزمان محدودیت‌های ناشی از پویایی‌های منطقه‌ای و تنش‌های درون‌گروهی را بررسی می‌کند. ما محدودیت‌های این دو گروه به عنوان بازیگران غیر دولتی در منطقه‌ای که توسط رئال‌پولیتیک دولت‌های قدرتمند شکل گرفته است را مقایسه می‌کنیم؛ با تصدیق این امر که خود آن‌ها نیز - به عنوان بازیگران فراملی - به نوبت خود بر این دولت‌ها اثرگذار هستند.

مقدمه

کردها و فلسطینی‌ها از بزرگترین ملت‌های بی‌دولت در جهان هستند (Guibernau, 2004). آنان در خاورمیانه پراکنده و در تکاپوی اصلاح نظم تحمیلی پسا جنگ جهانی اولی هستند که آن‌ها را بی‌دولت رها کرده است. ریشه‌های دعاوی ملی فلسطینی‌ها و کردها به فروپاشی امپراتوری عثمانی برمی‌گردد. گرچه مطالبات فلسطینی‌ها و کردها برای به رسمیت شناخته شدن به مثابه ملت، در لحظات مشابهی از زمان ظهور کرده و گرچه با

چالش‌های مشابهی در منطقه‌ای آشفته مواجه شده است، این دو فارغ از استراتژی‌هایشان برای تعیین سرنوشت به نتایج متفاوتی رسیده‌اند. در حالی که اکثر فلسطینی‌ها تشکیل دولتی مستقل در (بخشی از) سرزمین ملی-تاریخی‌شان را ترجیح داده‌اند، اکثر گروه‌های کُرد در سوریه و ترکیه از دعاوی استقلال‌طلبانه فاصله گرفته و به‌طور فزاینده‌ای خواهان خودمختاری در درون دولت‌های غیرکُردی موجود هستند. با توجه به دعاوی پیشین آنان مبنی بر تشکیل دولت مستقل، چگونه می‌توان این امر را که اکنون کردهای سوریه و فلسطینی‌ها نسخه‌های متفاوتی از به رسمیت شناخته شدن ملی را ترجیح می‌دهند، توضیح داد؟ وقتی بحث تحقق بخشی به هدف تعیین سرنوشت مطرح می‌شود چه چیزی استراتژی گروه‌های ملی بی‌دولت را تعیین می‌کند؟ در سطح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، کردها و فلسطینی‌ها با چه امکان‌ها و موانعی روبرو هستند و این موارد چگونه بر اهداف استراتژیک غالب بر این جنبش‌های ملی اثر می‌گذارند؟ در جواب به این سوالات استدلال مرکزی ما این است که ایدئولوژی‌ها و مسیر سیاسی این دو ملت بی‌دولت به واسطه آنچه که ما بدان «سیاست ممکن» می‌گوییم، شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، مقایسه جنبش ملی این دو ملت از طریق تحلیل مسیر عملی سازی تعیین سرنوشت در چارچوب محدودیت‌های خارجی و داخلی تحمیل شده بر آنان انجام می‌گیرد. بستر منطقه‌ای که مشخصاً بلندپروازی‌های هر پروژه ملی را محدود می‌کند، این نکته را برجسته می‌سازد که این جنبش‌های ملی درگیر سیاست ممکن هستند. در حالی که مقاله حاضر موضوعیت معاصر دارد، اما متأثر از مطالعاتی تاریخی است که هم توسعه درونی جنبش‌های ملی مربوطه و هم توسعه روابط خارجی‌شان را بررسی می‌کنند. غالباً تلاش فلسطینی‌ها و کردها برای تعیین سرنوشت، فارغ از شباهت‌ها و درگیری‌های سیاسی‌شان با یکدیگر {۱}، به مثابه موارد تطبیقی-تحلیلی جفت نمی‌شوند. با این حال، روی هم‌رفته نمایانگر دو مورد از قابل توجه‌ترین ملت‌های بی‌دولت

در جهان (Guibernau, 2004) هستند که رویدادنگاری مشابهی دارند، نزدیک به هم هستند و حتی همپوشانی جغرافیایی دارند (Avineri, 2005; Brynen, 2019: 15-16; Maksoud, 1993). در نتیجه، مقاله ما خلأ ادبیات آکادمیک در باب جنبش ملت‌های بی‌دولت را پر می‌کند.

کردها به عنوان بزرگترین ملت بی‌دولت دنیا در نظر گرفته می‌شوند (Gunter, 2013: 161). تنوع زیادی در تخمین جمعیت کل کردها به دلیل تحرک فرامرزی‌شان وجود دارد، اما ۳۰ میلیون نفر تخمینی منطقی است. جمعیت کردها عمدتاً بین ترکیه (۱۵ میلیون)، عراق (۵ میلیون)، ایران (۶.۵ میلیون) و سوریه (۲.۲ میلیون) تقسیم شده است. بقیه در نواحی شوروی سابق زندگی می‌کنند و یا عمدتاً در اروپای غربی در دیاسپورا هستند (Gunter, 2013: 163). جمعیت فلسطینی‌ها در سراسر جهان که ۱۳ میلیون نفر تخمین زده می‌شود (middle east monitor, 2019) بدین قرار تقسیم شده است: کرانه باختری و بیت‌المقدس ۳ میلیون؛ غزه ۲ میلیون؛ اسرائیل ۱.۶ میلیون؛ اردن ۲.۲ میلیون؛ لبنان ۰.۵ میلیون، سوریه ۰.۶ میلیون و بقیه جمعیت هم در سرتاسر دنیا پراکنده هستند. {۲} پراکندگی این دو جمعیت به این معنی است که هردوی آنها بازیگران فراملی هستند که در چندین سطح درگیر هستند: محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی.

تفاوت‌های قابل توجهی هم بین فلسطینی‌ها و کردها وجود دارد. اگرچه استفاده ما از اصطلاحات «کردها» و «فلسطینی‌ها» برای تأکید بر چندسطحی بودن جنبش‌ها [ی مذکور] مبتنی بر نوعی ساده‌سازی است، در عین حال پیچیدگی‌های زیربنایی دخیل در موضوع را تصدیق کرده و پیچیدگی‌های درون‌گروهی را در ادامه توضیح می‌دهیم. در حالی که کردها و فلسطینی‌ها ملت‌های خواهان تعیین سرنوشت هستند و در عین این که هردو در سرتاسر خاورمیانه پراکنده هستند، اما عمده‌ترین خصوصیات معرف هویت ملی آنها متفاوت است. پراکندگی منطقه‌ای این دو که ریشه‌های تاریخی متفاوت و

بخصوصی دارد، بر نحوه تعریف این دو گروه از سوی خودشان اثرگذار است. عمده‌ترین خصوصیات معرف فلسطینی‌ها این است که اکثر آنان پناهنده هستند و بنابراین مطالبه آن‌ها مبنی بر تشکیل دولت مستقل، مطالبه بازگشت نیز هست. تقریباً همه فلسطینی‌ها - به غیر از آن‌هایی که شهروند اسرائیل و اردن محسوب می‌شوند - بنا به تعریف **ناشهروند**^۱ هستند. با این که ۱۳۸ کشور رسماً دولت فلسطینی را به رسمیت شناخته‌اند، اما چنین به رسمیت شناختنی بازتاب‌دهنده این واقعیت سیاسی نیست که سرزمین‌های فلسطینی بالقوه تحت اشغال اسرائیل است. نه فقط دولت فلسطینی در کار نیست بلکه به‌طور کلی فلسطینی‌ها در کشورهای موجود هم تابعیت شهروندی ندارند. به یک معنی، اگرچه به لحاظ اتنو-زبان‌شناختی، آن‌ها عرب هستند و در کشورهای عربی زندگی می‌کنند، اما اصطلاحی که فضای فلسطینی‌ها را به خوبی بیان می‌کند، اصطلاح «کمپ پناهندگی» است (Brynen, 2019; Feldman, 2018). بنابراین دلالت مفهومی واژه اقلیت، آن‌طور که کردها در دولت‌های موجود عربی آن را زیسته‌اند، برای فلسطینی‌ها صدق نمی‌کند. کردها برخلاف فلسطینی‌ها در قلمروهایی زندگی می‌کنند که در آن‌ها خواهان **خودحاکمیتی**^۲ و **خودمختاری**^۳ به جای استقلال کامل هستند (هرچند که استثنای چشمگیری هم در این رابطه وجود دارد؛ مفاهیم خودمختاری کُردی درون شرایط خاصی بسط و گسترش یافته که پایین‌تر به‌طور مبسوط شرح داده می‌شود.) این بدان معنی است که کردها

۱. واژه stateless در زبان انگلیسی بر دو معنی متمایز اما مرتبط یعنی بدون دولت و بدون تابعیت نیز دلالت دارد، از آنجایی که شهروند بودن در قالب یک ملیت (و نه ملت) از یک سو ناظر بر حق داشتن حق و حقوق اجتماعی، سیاسی و... در عام‌ترین معنی آن، و از سوی دیگر وجود دولتی که چنین حقوقی را به رسمیت شناخته و اجرا کند، معنی می‌یابد، ناشهروند بودن نیز در مقابل بر سوژه‌ای دلالت دارد که از دولت محروم است و به تبع آن از حق و حقوقی که لازمه شهروند بودن است محروم می‌شود و بنابراین ناشهروند است. از سوی دیگر واژه بدون تابعیت می‌تواند معانی کلی‌تر دیگری هم داشته باشد. م

۲. Self-governance

۳. Autonomy

در طول زمان، در درون دولت‌های مربوطه در باب دعاوی تعیین سرنوشت با قدرت‌های حاکم مذاکره کرده‌اند، بنابراین مطالبه آن‌ها بازگشت نیست، بلکه خودمختاری در درون دولت‌هایی است که در آن‌ها زندگی می‌کنند. با استثنای، برای نمونه تا پیش از جنگ/انقلاب سوریه، کردها شهروندانی با حقوق اقلیت محدود در دولت‌های موجود بوده‌اند (Mcdowall, 2000; Yegen, 2009).

تفاوت چشمگیر دیگری که یک بعد اساسی این مقاله را تشکیل می‌دهد، ماهیت دعاوی ملی این دو ملت است. در حالی که فلسطینی‌ها ناسیونالیست‌های دولت‌خواه^۴ هستند (Khalidi, 1997; Sayigh, 1999) کردها در باب این مسئله اتفاق نظر ندارند. برای مثال کردهای عراق حامی تشکیل دولتی مستقل در داخل عراق هستند (همان‌طور که رفراندوم ۲۰۱۷ نشان داد)، در حالی که کردهای ترکیه و سوریه حامی حکمرانی غیرمتمرکز یا خودمختاری هستند (leezenberg, 2016). کردهای ایران علی‌رغم تجربه کوتاه جمهوری [کردستان/مهاباد] در سال ۱۹۴۶، جنبش ضعیف‌تری برای خودمختاری داشته‌اند و بسیاری با هرنوع از جدایی‌طلبی مخالف بوده‌اند^۵

۴. State-seeking nationalists

۵. در اینجا منظور نویسنده قدری کلی و مبهم می‌نماید. اولاً مشخص نیست منظور از بسیاری‌ها دقیقاً چه کسانی هستند و دوماً برچه اساسی است و منظور از هر نوع جدایی‌طلبی دقیقاً چیست؟ سوماً اگر منظور نیروهای سیاسی روژولات (کردستان شرقی) اعم از احزاب هستند، احزاب کرد از جمله دموکرات و کومله (که خود اکنون به شاخه‌های متفاوتی تقسیم شده است) در وهله اول فارغ از گرایش‌های ایدئولوژیکی متفاوت و بنابراین رویکرد متفاوتشان در باب حل مسئله کرد، سال‌هاست که حق تعیین سرنوشت ملت کرد را پذیرفته‌اند. رویکرد کومله در اوایل انقلاب ناظر بر نوعی سوسیالیسم انقلابی بود که مسئله کرد را نه در تعارض با انقلاب کارگری که هم‌راستا با آن می‌دانست و حزب دموکرات نیز در اوایل انقلاب به رهبری عبدالرحمن قاسملو که بعد از اخراج از چکسلواکی (۱۹۶۸) مارکسیسم استالینیستی را ناتوان و شکست‌خورده ارزیابی کرده بود، بعداً به نوعی سوسیالیسم دموکراتیک روی آورد که بتواند مسئله ملت‌های تحت ستم را به شکل دموکراتیک حل کند. بنابراین قاسملو و حزب دموکرات نیز با رویکرد متفاوت از کومله، قائل به حل و فصل مسئله کرد در قالب خودمختاری بودند. لازم به ذکر است که سال ۵۸، میتینگ‌های عمومی در شهرهای نقده و... با حضور بیش از صدهزار نفر شکل گرفته بود و در همان سال نیروهای مردمی هم‌راستا با احزاب، علیه جمهوری اسلامی و حمله به شهرهای کردستان ایران، اقدام به ایجاد اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، شوراها و سنگرهای مردمی کردند که با ورود ارتش و اعلام جهاد خمینی به‌خونین‌ترین شکل سرکوب شدند. بعد از آن گرچه احزاب به بیرون از ایران رانده شدند و جامعه کرد در ایران زیر آماج سرکوب و سیاست‌های نظامی‌سازی و امنیتی‌سازی بوده است، اما تا به امروز جامعه مدنی کردستان همواره محفل نیروهای مردمی دموکراتیک و یک جامعه مدنی پویا بوده است که ستم ملی و مطالبه خودمختاری (و به رسمیت شناخته شدن حق تعیین سرنوشت) را به مسائل زنان، محیط زیست، جنبش کارگری، جنبش معلمان و... پیوند زده است. م

(Kreyenbroek & Sperl, 1992: 17-19). در نتیجه، در حالی که فلسطینی‌ها و کردها هردو ناسیونالیست‌های محروم از دولت هستند، اما بسیاری از کردها حامی خودمختاری بدون ایجاد دولتی مستقل و فلسطینی‌ها مصمم به ایجاد دولتی مستقل هستند. ما همچنین می‌توانیم این دو رویکرد را تحت عنوان ناسیونالیسم پناهنده^۶ (فلسطینی‌ها) و ناسیونالیسم اقلیت^۷ (کردها) طبقه‌بندی کنیم: دو زیرمقوله ناسیونالیسم در میان ملت‌های بدون دولت. به‌طور خلاصه، فلسطینی‌ها در فلسطین خواهان دولتی مستقل هستند و برای آن‌ها رانه‌ی پیش‌برنده آزادسازی ملی در طی آوارگی ایجاد شد، از آن پس مطالبه بازگشت، شالوده مرکزی مطالبه ملی شد. همان‌طور که نشان می‌دهیم کردها دعاوی ملی متنوعی را مفصل‌بندی کرده‌اند که اغلب از الگوهای مطابق با دولت ملت‌هایی که در آن‌ها زندگی می‌کنند پیروی می‌کند. برای برجسته‌سازی این نکته، مقاله حاضر بر کردهای سوریه و به‌طور خاص بر حزب اتحاد دموکراتیک^۸ [پ.ی.د.] متمرکز است. تنوع بین جنبش‌های ملی کرد در باب شیوه‌های تعیین سرنوشت، این نکته را برجسته می‌کند که برخلاف فلسطینی‌ها، دعاوی ملی کردها بیش از آن که منتج از پیوستگی ملی آنان باشد، از رویه‌های دولت‌های میزبان آن‌ها اثر می‌پذیرد. ما موردی را برگزیده‌ایم که از مورد فلسطین متمایز است، بدین هدف که عوامل محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی که گزینه‌های تعیین سرنوشت را تحت تاثیر قرار می‌دهد، گره‌گشایی کنیم. گرچه آن‌ها [کردهای سوریه] با چالش‌های مشابهی با سایر کردهای محاصره شده در دولت ملت‌ها [ی منطقه] روبرو هستند، اما در شرایطی بخصوص نیز قرار گرفته‌اند که ناشی از جنگ سوریه است. ناپایداری ملی که کردهای سوریه با آن روبرو بوده‌اند، موید این امر است که گرچه آن‌ها همانند فلسطینی‌ها در وضعیت

۶ . Refugee nationalism.

۷ . Minority nationalism.

۸ . Partiya Yekîtiya Demokrat; PYD

بغرنج بی‌دولتی گرفتارند، اما استراتژی متمایزی را انتخاب کرده‌اند: فدرالیسم در چارچوب دولت سوریه.

با بررسی این دو مورد می‌توانیم ببینیم که پیش‌شرط بی‌دولتی (وضعیت مشترک فلسطینی‌ها و کردها) لزوماً تعیین‌کننده آن چیزی نیست که یک گروه ملی خواهان آن است، بلکه -به‌طور یکسان برای هردو- پویایی‌هایی میدانی و توسعه‌ایدئولوژیکی درون گروهی است که هدف نهایی آن‌ها را شکل می‌دهد. این تعامل پویا همان چیزی است که ما «سیاست ممکن» می‌نامیم. {۳} ما داده‌های تاریخی و متون اولیه بدست آمده از اسناد و اساسنامه‌های جنبش کردی سوریه و اسناد عمده سیاست فلسطینی‌ها را تحلیل می‌کنیم. علاوه بر این‌ها، مقاله حاضر تحلیل ترکیبی-تطبیقی از این دو مورد [فلسطینی‌ها و کردهای سوریه] را با ترکیبی از دو رشته ادبیات تجربی -از جمله آنچه که توسط دو نویسنده مقاله حاضر ساخته شده که متکی بر پژوهش آرشیوی، مصاحبه‌ها و تحلیل اسناد است- ارائه می‌دهد.

هرچند که ایده‌های تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها و کردها از هم متفاوت‌اند اما هر دو اجتماع چه در سطح درونی کشورهای خاصی که در آن به‌سر می‌برند و چه در سطح منطقه‌ای، قربانی پراکندگی و سیاست‌های «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوده‌اند. گرچه این وضع در ابتدا موقعیت‌شان را تضعیف کرده است، اما در عین حال موجد پویایی‌های متفاوتی هم بوده که توانسته‌اند از آن پویایی‌ها بهره‌هایی نیز ببرند. این محدودیت‌ها و چگونگی بهره‌بردن از آن‌ها، به دلیل نقش کلیدی آن در تجلی عینی تعیین سرنوشت کردها و فلسطینی‌ها، شالوده تحلیل حاضر را تشکیل می‌دهد. یک شباهت چشمگیر بین این دو جنبش ملی -که بخش عمده این پژوهش را شکل می‌دهد- این است که آن‌ها ملزم به درگیری سیاسی در چند جبهه هستند و این امر مطالبات آنان برای تعیین سرنوشت را به یک مسئله فراملی بدل می‌سازد. برای کردها این بدان

معنی است که آنها باید هم با دولتی که ذیل آن قرار دارند و هم با موقعیت منطقه‌ای گسترده‌تری که در آن قرار دارند، تعامل داشته باشند. حزب حاکم در شمال سوریه، **حزب اتحاد دموکراتیک**^۹، نه تنها باید با موقعیتش در سوریه (در برابر دولت و گروه‌های اپوزسیون مختلف) بلکه باید با مطالبات بازیگران دولتی خارجی همچون ترکیه و عراق و بازیگران غیردولتی همچون **حزب کارگران کردستان**^{۱۰} در ترکیه نیز تعامل داشته باشد. در عین حال فلسطینی‌ها نه فقط باید با اسرائیل - به عنوان قدرت اشغالگری که در مقابل حق بازگشت و تاسیس دولت مستقل فلسطینی ایستاده است - بلکه باید به عنوان پناهنده با کشورهای مختلف میزبان نیز تعامل داشته باشند. علاوه بر این، هم کردها و هم فلسطینی‌ها باید با مردم خودشان (در سطح محلی) و قدرت‌های جهانی حاکم (در سطح بین‌المللی) تعامل داشته باشند. در نهایت، برای ملت‌های بدون دولت تمایزی میان سطح ملی (که بستر سیاسی دولت میزبان است) و سطح محلی (که بستر درون گروهی است) وجود دارد. برای مثال، برای فلسطینی‌ها در لبنان، بستر ملی شامل سیاست‌های لبنان می‌شود، در حالی که بستر محلی، **بستر درون-فلسطینی‌ها**^{۱۱} است. در مورد این پژوهش، بستر ملی برای کردها رژیم سوریه است، در حالی که بستر محلی شامل گروه‌های درونی متکثر کردی است که برای قدرت رقابت می‌کنند.

مرور تاریخی

فرایند دولت ملت‌سازی - آن‌طور که جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی همچون کارل دوپیچ، (Deutsch & Foltz, 1963)، چارلز تیلی (1975) و برینگتون مور (1966) {۴} توصیف کرده‌اند - دگرگونی از دولت پیشامدرن به دولت مدرن و یکپارچه کردن اجتماعات و فرهنگ‌های محلی در درون یک ساختار دولتی را از طریق آموزش و مشارکت سیاسی ترسیم

۹ . PYD .

۱۰ . Partiya Karkeren Kurdistan; PKK

۱۱ . Intra-palestinian context

می‌کند. از طریق این فرایند، رعایای دولت به شهروندان دولت ملت تبدیل و وفاداری‌های اولیه از سطح محلی به سطح ملی دگرگون شد. در هر دو مورد فلسطینی‌ها و کردها به دلیل حضور ترکیبی از عوامل، دگرگونی وفاداری‌های اولیه رخ نداد. این عوامل شامل شکست دولت(ها) در ادغام اجتماعات محلی و مشارکت‌دادنشان در مرزهای دولت[-ملت] و همچنین رخدادهای ویرانگر بزرگی نظیر تحمیل مرزهای مدرن [توسط استعمار] در خاورمیانه، تاسیس دولت اسرائیل و اخراج انبوه فلسطینی‌ها می‌شود.

زمانی که دولت-ملت‌های مدرن بعد از جنگ جهانی اول در خاورمیانه شکل گرفتند، هم‌کردها و هم‌فلسطینی‌ها از جمله تلفات مرزهای سایکس-پیکو بودند. این وضعیت زمینه پیمان ۱۹۲۰ سور را فراهم کرد که امپراتوری عثمانی را منحل و دولت کرد را در درون مرزهای حاضر ترکیه اعلام کرد. با این حال، این پیمان هرگز اجرا نشد (Gunter, 2013: 164). بلکه پیمان لوزان جایگزین آن شد که مرزهای ترکیه مدرن را برقرار کرد و دعاوی ناظر بر دولت مستقل کرد را منکر شد. با این وجود، پیمان سور که برای ترکیه در مقام یادآورنده تلاش قدرت‌های خارجی برای تجزیه کشور عمل می‌کرد، روایتی را فراهم ساخت که بعداً دولت این کشور آن را به خدمت گرفت تا مسئله کرد را امنیتی سازد (Tank, 2005).

پیمان سایکس-پیکو همچنین بخشی از سلسله پیمان‌هایی بود که قیومیت فلسطین را برای بریتانیا ایجاد کرد، قیومیت فلسطین در کنفرانس سانرمو در سال ۱۹۲۰ تعیین و در سال ۱۹۲۲ توسط جامعه ملل تایید شد. قیومیت به‌طور ضمنی به این معنی بود که منطقه [تحت‌الحمايه] در آینده تبدیل به یک دولت مستقل شود، با این حال بیانیه بالفور که از تاسیس یک سرزمین ملی برای مردم یهود در فلسطین حمایت می‌کرد، با مسئولیت‌های قیومیت درهم‌آمیخته شد (Bar, 2012: 56, 101). {۵} بنابراین جنبش صهیونیستی اقدام به ایجاد ساختار شبه‌دولتی و همچنین ارتش برای به‌دست آوردن حمایت بین‌المللی کرد (jensehaugen et al, 2012) که این خود در اوج

تنش با فلسطینی‌ها رخ داد. در نتیجه، گرچه آگاهی ملی فلسطینی‌ها در حال اوج‌گیری بود (khalidi, 1997) اما آنان در ایجاد شبه‌دولت نیرومند هم‌تراز با صهیونیست‌ها شکست خوردند.

در نوامبر ۱۹۴۷ سازمان ملل برای حل تنش در فلسطین پیشنهاد تقسیم این سرزمین به دو دولت عربی و یهودی را ارائه کرد که مدتی کم پس از این پیشنهاد جنگ داخلی در فلسطین درگرفت. در ۱۴ می ۱۹۴۸ به دنبال حمله دولت‌های عربی مجاور، اسرائیل اعلام استقلال کرد. هنگامی که جنگ تمام شد، اسرائیل ۷۷ درصد خاک فلسطین را تحت کنترل گرفته بود و ۷۵۰ هزار آواره فلسطینی در سرتاسر کشورهای عربی اسکان داده شدند (morris, 2004) که قابل توجه‌ترین نقاط میزبان، اردن، لبنان، سوریه و غزه (تحت اشغال مصر تا ۱۹۶۷) بودند. [در این وقایع] تلفات سنگینی بر جامعه فلسطینی‌ها وارد آمد و دو دهه طول کشید تا آن‌ها در آوارگی گرداگرد یک رهبری ملی تجدید قوا کنند (Sayigh, 1992, 1999: 1-142). این جنگ که نزد فلسطینی‌ها به نکهه (فاجعه) موسوم شده است، معرف هویت ملی و بلندپروازی‌های سیاسی آنان است. از آن لحظه به بعد، در تمام طیف‌های ایدئولوژیک فلسطینی آرمان سیاسی مرکزی، حول حق بازگشت به سرزمین مادری فلسطین شکل گرفته است (Sayigh, 1999).

هرچند که تاسیس دولت-ملت‌های مدرن ایرانی، عربی و ترکی از امکان وجود دولت‌گردی جلوگیری کرد، اما این به معنی پایان بلندپروازی‌های ملی‌گردی نبود. در حقیقت حداقل سه نمونه از کوشش موفق در استقلال یا خودمختاری‌گردی وجود دارد و تعداد زیادی هم قیام ناموفق وجود دارد. نمونه‌های موفق شامل **جمهوری مهاباد** در کردستان ایران (۱۹۴۶)؛ حکومت **اقلیم کردستان (KRG)** در عراق (۱۹۹۲-) و **اداره خودگردان شمال و شرق سوریه (NES)** موسوم به **روژاوا**^{۱۲} در سوریه (۲۰۱۲-)، می‌شود. فلسطینی‌ها

۱۲. Rojava.

هم به نوبه خود، در غزه (۱۹۴۸) دولت سراسری فلسطین را اعلام کردند، قبل از اعلام رسمی کشور فلسطین^{۱۳} در تبعید، در اردن (۷۰-۱۹۶۸) و لبنان (۸۲-۱۹۷۱) «دولت در دولت»^{۱۴} مستقر کردند و در نهایت تاسیس تشکیلات خودگردان فلسطین در سال ۱۹۹۴.

برای هر دو ملت، نظم منطقه‌ای ایجاد شده در پی دو جنگ جهانی، نظمی بود که در آن جایی برای دولت مستقل‌گردی و فلسطینی وجود نداشت، اما آن‌ها علی‌رغم ساختارهای تحمیل شده، همزمان مبارزه برای تعیین سرنوشت ملی خود را در داخل همان نظم ادامه دادند. با گذشت زمان، هر دو بر مطالبه حاکمیت ملی پافشاری کردند، هرچند که مطالبات آن‌ها مسیرهای سیاسی متفاوتی را دنبال کرد. یک عامل مرکزی موثر بر جهت‌گیری مطالبات فلسطینی‌ها و کردها برای خودمختاری، سازوکارهای درونی این دو جنبش ملی است.

تنوع درونی دو جنبش

جنبش ملی فلسطین ساختاری پیچیده دارد. سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف)^{۱۵}، سازمان مرکزی آن است که در ۱۹۶۴ تاسیس شد. ساف در ابتدا ابزاری در دست جنبش عربی تحت رهبری جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر بود. فتح از سال ۱۹۶۹ به رهبری یاسر عرفات، هدایت ساف را برعهده گرفت و آن را به یک جنبش مستقل ناسیونالیستی مدافع آزادسازی فلسطین تبدیل کرد. ساف به خودی خود یک حزب سیاسی نیست، بلکه یک موجودیت شبه‌دولتی است؛ یک سازمان چتری متشکل از احزاب سیاسی و گروه‌های ذینفع و متنوع ملی همانند سازمان‌های کار.

۱۳. توسط ساف یا سازمان آزادی‌بخش فلسطین در ۱۵ نوامبر ۱۹۸۸.

۱۴. State-within-a-state.

۱۵. PLO

احزاب متنوع درون ساف اغلب شاخه‌های نظامی و حامیان منطقه‌ای متفاوتی دارند، فتح مهمترین جناح است: از ۱۹۶۹ به بعد رهبر فتح، رهبر ساف و همچنین از ۱۹۹۴ به بعد رئیس دولت تشکیلات خودگردان فلسطین^{۱۶} نیز بوده است. فتح به دلیل موقعیت برتر و پایگاه مردمی‌اش نزد عامه فلسطینی‌ها، توانسته است در جهان عرب موفق‌تر از سایر گروه‌های ساف نظیر جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین^{۱۷}، جبهه مردمی برای آزادی فلسطین^{۱۸} و الصاعقه^{۱۹}، مانور دهد (Brand, 1988: 627-626; Sayigh, 1999; Sela, 2014: 285, 309). به‌علاوه، جنبش ملی فلسطین متشکل از گروه‌های خارج از ساف نیز هست که حماس و جهاد اسلامی از مهم‌ترین جنبش‌های اسلامی آن هستند. حماس در سال ۱۹۸۷ بنیان‌گذاری شد که شاخه فلسطینی اخوان المسلمین است و همچون ساف در آرزوی دولت‌سازی است، در حالی که جهاد اسلامی اساساً یک گروه شبه‌نظامی وابسته به حمایت‌های مالی خارجی از سوی ایران است (Milton-edwards & Farrell, 2010; Skare, 2021). بسیاری از این گروه‌ها در داخل و خارج ساف، حرکت به سوی به رسمیت شناختن دولت اسرائیل و پذیرش دولت تقلیل یافته فلسطینی [به لحاظ سرزمینی] را رد کرده‌اند. علی‌رغم مخالفت داخلی این گروه‌ها، جریان مسلط ساف بر حرکت تدریجی به سوی پذیرش استقلال ملی محدود به لحاظ جغرافیایی، اصرار ورزیده است. برخلاف جنبش‌های گردی، فلسطینی‌ها عمدتاً موفق به ایجاد جنبش فراملی واحد شده‌اند که دیاسپورای فلسطینی را به‌گونه‌ای سازماندهی کرده که گویی واحد ملی یکپارچه‌ای است.

۱۶. PA

۱۷. DFLP

۱۸. PFLP

۱۹. Saiqa

چهار کشوری که تقسیمات کردستان بزرگ‌تر را تشکیل می‌دهند، کردستان شمالی (جنوب شرقی ترکیه)، کردستان جنوبی (شمال عراق)، کردستان غربی (شمال سوریه) و کردستان شرقی (شمال غربی ایران) هستند (Bengio, 2014). جنبش کردی در میان این کشورها تقسیم شده است و مطالبات آن برای خودمختاری، خاص‌بودگی‌های فرهنگی درونی هر دولت [میزبان] را منعکس می‌کند. در هر کشوری نیز تقسیمات درونی کردی وجود دارد. اگرچه این مقاله عمدتاً بر کردهای سوریه متمرکز است، ولی به دلیل روابط بین کردهای سوریه و ترکیه، برجسته‌سازی کلی بستر داخلی ترکیه به امری مهم تبدیل می‌شود. ایده‌های خودمختاری کردها بنا به خاص‌بودگی بسترهای تاریخی و فرهنگی محلی‌ای که در آنها ظهور یافته‌اند، متفاوت است. در نظام فئودالی که در ترکیه تا اوایل قرن بیستم وجود داشت، افراد برجسته‌گرد واسطه‌های امپراتوری عثمانی بودند و مطالبات سیاسی کردها از طریق آنها مطرح می‌شد. اوزگلو (2001: 383) استدلال می‌کند که ناسیونالیسم کردی در واکنش به فروپاشی امپراتوری عثمانی و تضعیف موقعیت خاندان‌های کرد به وجود آمد. با تاسیس دولت ملت ترکیه نقش میانجی‌گری بین رهبران کرد و دولت به تدریج منسوخ شد. حرکت از ساختارهای فئودالی به سوی دولت ملت مدرن به آن معنی بود که با انحصار قدرت در دستان دولت و نیز جمع‌آوری مالیات و کسب مشروعیت از طریق تدارک خدمات، پیوند میان دولت و شهروند هرچه مستقیم‌تر می‌شد. با این حال در مواردی که دولت قادر (یا مایل) نبود که به این قرارداد اجتماعی جامه عمل بپوشاند و یا به جمعیت‌های مختلف بی‌توجهی می‌کرد -مانند مناطق کردی جنوب شرقی ترکیه- فضا برای شورشیان فراهم می‌شد تا نظمی جایگزین در وضعیتی آشفته (Duyvesteyn, 2017: 670) ایجاد کنند. همان‌طور که محققان پدیده «حکمرانی شورشی»^{۲۰} استدلال کرده‌اند، در بسترهای مشابه شورشیان فعالانه در شکل‌دهی به نظم سیاسی خارج از دولت و علیه آن، یعنی

^{۲۰} Rebel governance

«حاکمیت‌های ضد دولتی»^{۲۱} مشارکت می‌کنند (Mampilly, 2011). نوع خودمختاری مدنظر نیز به عوامل داخلی و خارجی وابسته است. بنابراین، به نظر می‌رسد که ایده‌های مختلف خودمختاری خارج از تعاملات تاریخی با دولت پا گرفته‌اند.

ترکیه با ۱۵ میلیون کُرد، میزبان بیشترین کُردها در منطقه است، کُردها ۱۸ درصد جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند که آن‌ها را به بزرگ‌ترین گروه اقلیتی کشور بدل می‌سازد. {۶} درحالی که بسیاری از آن‌ها آسیميله شده‌اند، دیگران (بیشتر در منطقه جنوب شرقی ترکیه) خود را به عنوان جمعیت اقلیت می‌بینند، این درحالی است که دولت از به‌کاربردن اصطلاح «اقلیت» (به مثابه مفهومی تفرقه‌برانگیز) خودداری کرده است. نیرومندترین اپوزسیون کُرد ترکیه حزب کارگران کردستان^{۲۲} است که رهبر آن عبدالله اوجلان، رهبر ایدئولوژیک جنبش کُرد در ترکیه و سوریه نیز هست. حاصل درگیری پ.ک.ک با دولت ترکیه کشته شدن ۴۰ هزار نفر از زمان آغاز درگیری‌ها در سال ۱۹۸۴ تا به اکنون بوده است، که نتیجتاً فضای سیاسی برای ابراز هویت کُردی در ترکیه را تا اوایل دهه ۲۰۰۰ محدود کرد. در ترکیه و سوریه، پ.ک.ک و همتای سوری آن، پ.ی.د.^{۲۳}، ایده دولت مستقل را کنار گذاشته و اکنون مدافع حاکمیت محلی غیرمتمرکز یا آنچه که «خودگردانی دموکراتیک» یا «کنفدرالیسم دموکراتیک»^{۲۴} نامیده‌اند، هستند. این ایده از آثار موری بوکچین، آنارشویست

۲۱. Counter-state sovereigns

۲۲. PKK

۲۳. PYD

۲۴. کنفدرالیسم دموکراتیک در میان بدیل‌هایی که کُردها با توجه به ایدئولوژی‌های مختلفشان ارائه کرده‌اند، رویکرد چهارمی در کنار رویکردهای ناسیونالیسم کلاسیک، چپ رادیکال و جریان اسلامی بوده است، و از بدیل‌های سیاسی استقلال و خودمختاری درونی کشور واحد، فراتر می‌رود. کنفدرالیسم دموکراتیک از لحاظ معرفتی و سیاسی مدعی الگویی بدیل برای مدرنیته سرمایه‌محور به‌طور کلی و از سوی دیگر الگوی بدیل برای دولت-ملت، سرمایه‌داری و مردسالاری است، این پروژه مدعی الغا و یا بلاموضوع ساختن دولت و نابودی ساختارهای عمودی نظیر اقتدار پدرسالارانه است و از سوی دیگر مدعی است که دموکراسی مشارکتی و اقتصاد تعاونی را با اکولوژی ناظر بر حفظ محیط زیست و برابری جنسیتی پیوند می‌دهد. با این حال رویکرد آنارشویستی اوجلان در مورد نحوه عملی کردن و جزئیات این موضوع ساکت است. برای بررسی پیوند این گفتمان با ژن، ژیان، نازادی و بررسی انتقادی رویکرد اوجلان می‌توانید به ترتیب به دو مقاله «ژن، ژیان، نازادی یعنی وقتش رسیده است» از سمیه رستم‌پور، منتشر شده در رادیو زمانه و مقاله «کنفدرالیسم دموکراتیک و کثرت جوامع: نقدی مشفقانه بر نظریه‌ی دولت عبدالله اوجلان» از کامران متین رجوع کنید. م

و سوسیالیست لیبرترین، الهام گرفته شده و توسط اوجالان، رهبر پ.ک.ک، اقتباس شده است (Tank, 2017; 420). کنفدرالیسم دموکراتیک ایده متمایزی از خودمختاری است که برآمده از خوانش اوجالان از آثار بوکچین و پیاده کردن این خوانش بر آرمان‌های کردها است. پیوندهای ارگانیک بین پ.ک.ک و آنچه که بعدها پ.ی.د نامیده شد، به دهه ۱۹۹۰ بازمی‌گردد، زمانی که اوجالان در سوریه بود و عملیات‌های پ.ک.ک در ترکیه را، در دره بقاع (و همچنین در کوهستان‌های قنديل شمال عراق) رهبری می‌کرد (van wilgenburg, 2014). {۷} به دنبال عقب‌نشینی نسبی ارتش سوریه از شمال سوریه در سال ۲۰۱۲، پ.ک.ک در راستای کنترل شمال شرق سوریه، از پ.ی.د پشتیبانی نظامی و سیاسی به عمل آورد. به لحاظ سیاسی، ایده‌های اوجالان در مناطقی از شمال سوریه که غالباً با عنوان روزاوا شناخته می‌شود، به مرحله اجرا درآمد.

قدرت سیاسی ترکیبی پ.ی.د و نیروی نظامی‌اش آن را به حزب سیاسی حاکم بر شمال سوریه بدل ساخته است، اما نه بدون چالش. سرکوب خشن اولین قیام بزرگ کردهای سوریه در سال ۲۰۰۴ در قامیشلی، مبین میزان سرکوب همه اشکال فعالیت سیاسی کردها و محدود کردن توانایی سیاسی احزاب سیاسی کرد برای سازماندهی از سوی رژیم سوریه بود. در نتیجه، احزاب سیاسی کرد استراتژی‌های متنوعی را برای تعامل با دولت پروراندند - برخی با مصالحه و برخی با به چالش کشیدن مستقیم دولت - اما تلاش‌هایشان به دلیل موقعیت غیرقانونی آنها تحت رژیم بعث محدود شده بود. (Allsopp, 2014: 99) ضعف نمایندگی سیاسی کردها در سوریه، نیروهای سیاسی بدیل همانند پ.ک.ک/پ.ی.د را تقویت کرد که منجر به تنش‌های فعلی بین پ.ک.ک/پ.ی.د و گروه‌های کرد مخالف نقش آنها در منطقه شده است.

از مهم‌ترین چالش‌های پ.ی.د، شورای ملی گُرد^{۲۵} است که در ۲۰۱۱ پایه‌گذاری شد و متشکل از ۱۱ حزب گُرد سوریه است. شورای ملی گُرد تاکنون همکاری نزدیکی با شورای ملی سوریه^{۲۶}، از اصلی‌ترین گروه‌های اپوزسیون سوری در تبعید^{۲۷}، داشته است. شورای ملی گُرد از سوی پ.ی.د متهم به همکاری با ترکیه و شورای ملی سوریه در جهت تضعیف اداره خودمختار روژاوا شده است (Allsopp & van wilgenburg, 2019: 97-98). با این حال، گرچه شوراهای ملی سوریه و گُرد باهم همکاری داشته‌اند، اما تفاوت‌های ایدئولوژیک بین این دو هم‌دستی مشترک را سخت کرده است. شورای ملی گُرد به‌غیر از چند استثنای درون‌گروهی، رویکرد فدرالیستی دارد، در حالی که شورای ملی سوریه تمرکززدایی اداری را قابل قبول می‌داند اما خودمختاری را نمی‌پذیرد. در نتیجه، علی‌رغم رقابت سیاسی پ.ی.د و شورای ملی گُرد، دیدگاه شورای ملی گُرد مبنی بر خودمختاری به دیدگاه غیردولت‌محور پ.ی.د نزدیک‌تر است.

بر اساس اطلاعات ارائه‌شده در مورد سازماندهی سیاسی در میان این دو ملت، تفاوت‌هایی نیز مابین آنها وجود دارد. اول، در حالی که هم فلسطینی‌ها و هم گُردها کشمکش‌های درونی قابل ملاحظه‌ای داشته و دولت‌های منطقه نیز بر روی خرده-گروه‌های مطلوب خود سرمایه‌گذاری کرده‌اند، فلسطینی‌ها عمدتاً توانسته‌اند ساختار ملی فراگیری را حفظ کنند. این قضیه در مورد زمانی هم که حماس در سال ۱۹۸۷ وارد قضیه شد صادق است، چرا که حماس نه بر اساس تقسیمات منطقه‌ای دولت‌ها بلکه بر اساس تمامیت جامعه فلسطین سازماندهی شده است. اما علی‌رغم تسلط کنونی پ.ی.د/پ.ک.ک بر شمال سوریه، تنش‌های درون‌گروهی گُردهای سوریه بالقوه و

۲۵. KNC

۲۶. SNC

۲۷. این گروه که از اصلی‌ترین مخالفان دولت بشار اسد است، در ترکیه شکل گرفت و اکنون مقر آن در استانبول قرار دارد. م

حل‌نشده باقی مانده است. دوم، درحالی که گردها و فلسطینی‌ها تاریخ مدرنشان را با مطالبه استقلال آغاز کرده‌اند، فلسطینی‌ها بر مطالبه خود پافشاری کرده‌اند اما گردها دیدگاه استراتژیک خویش را در طول زمان تغییر داده و در عوض اکنون خواهان خودمختاری هستند.

اشکال در حال تغییر ناسیونالیسم

ایدئولوژی ناسیونالیسم در گفتمان سیاسی و بستر تاریخی خاصی ظهور می‌کند. ایدئولوژی در خلأ سیاسی توسعه نمی‌یابد بلکه خود را در درون یا در تقابل با گفتمان‌های هرژمونیک موجود قرار می‌دهد. همان‌طور که واکر کانر (1972) در واکنش به بی‌توجهی **دویچ و فولتز (1963)** به هویت اتنیکی استدلال کرده، سیاست‌های آسیمیلاسیون که پدیدآورنده دولت ملت‌ها بودند، در عوض ملت‌سازی منجر به ملت‌کشی^{۲۸} شدند. این فرایند با پژوهش حاضر مرتبط است، چرا که سیاست آسیمیلاسیون در مورد گردها و پاک‌سازی اتنیکی در مورد فلسطینی‌ها در ردیف سیاست‌های ملت‌کشی بوده‌اند. نظریه کانر این بود که گرچه ملت‌ها اغلب از لحاظ اتنیکی متنوع هستند، اما باور به منشأ مشترک اسطوره ضروری برای فهم ملیت است. تغییرات این نظریه توسط کسانی همچون **بندیکت اندرسون (2006)**، **ارنست گلنر (2009)** و **اریک هابسبام (2007)**، رواج یافت که در باب جنبه اسطوره‌ای ملت و آنچه که بندیکت اندرسون «اجتماعات تصویری» می‌نامد، استدلال کرده‌اند.

هردوی فلسطینی‌ها و گردها علی‌رغم تنوع درون‌گروهی‌شان، اجتماعاتی تصویری هستند که فعالانه خودفهمی‌شان^{۲۹} به عنوان ملل متمایز را

۲۸. Nation-destroying

۲۹. Self-understandings

برساخته‌اند. به صورت همزمان، ناسیونالیسم‌های کردی و فلسطینی در درون فضایی ژئوپلیتیک قرار دارند که فرصت‌هایی خاص و البته محدودیت‌هایی مشخص را بر توسعه ایدئولوژیکی آنها قرار می‌دهد. تعیین سرنوشت برای گروه‌های ملی همانند فلسطینی‌ها و کردها حول «سیاست ممکن» قرار دارد. تکامل ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم فلسطینی و کردی در طی زمان و در مسیرهای مختلف، سیالیت پریش ملی را برجسته می‌کند. در مورد جنبش کردهای سوریه و ترکیه، مطالبات ناظر بر خودمختاری کم‌کم جایگزین ایده دولت مستقل شد. در دیدگاه دولت ترکیه که مطالبات کردها را همچون تهدیدی وجودی می‌بیند، تصور این است که ایدئولوژی پ.ک.ک همچنان بر هدف نهایی استقلال کردها متمرکز مانده است. تحلیل نوشته‌های اوچلان، بخصوص نوشته‌های پس از زندانی شدن وی، حکایت از تغییر جهت از دولت‌گرایی به سوی فدرالیسم و دموکراسی رادیکال دارد، مهم‌ترین تغییر جهت ایدئولوژیکی که در اواخر دهه ۱۹۹۰ رخ داد، زمانی است که خودمختاری در درون مرزهای ترکیه جایگزین پروژه ناسیونالیستی استقلال شد (Leezenberg, 2016: 613).

ایدئولوژی پ.ک.ک ریشه در گفتمان‌های هرژمونیک چپ ترکی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و دیدگاه‌های مارکسیستی در مورد ناسیونالیسم دارد (Gunes & Zeydanligu, 2014: 252). با این حال جنبش کردی خود را از چپ ترکیه جدا کرد، چرا که این دومی به اندازه کافی به مسائل ناظر بر کنترل استعماری مناطق کردی از طریق نظام قیمومیت فئودالی توسط دولت ترکیه نپرداخته بود. این امر منجر به پیدایش «تفکر ناسیونالیستی غیردولتی»^{۳۰} شد که به موجب آن اگر کردها بخواهند آزادی خود را به دست آورند، دولت به مثابه

۳۰. Non-state nationalist thinking

ابزار دست سرمایه‌داری باید ملغی شود. در نتیجه، اوجلان و ایدئولوگ‌های پ.ک.ک دموکراسی رادیکال غیردولتی را به مثابه شکلی از «دفاع از خود در برابر دولت‌های ملی» ترویج کردند. این امر بر اعضای پ.ی.د، حزب گُرد سوریه نیز که به نوشته‌های اوجلان به مثابه الهام ایدئولوژیک نگاه می‌کنند، تأثیر داشته است. همین ایدئولوژی بخش عمده تجربه روژاوا در شمال سوریه را شکل داد.

ایدئولوژی پ.ک.ک همچنین از محدودیت‌های فراروی خودمختاری گُردها در درون دولتی نیرومند که هویت رسمی همگنی را منعکس می‌کند، و مخصوصاً از تاکتیک‌های خشن دولت ترکیه در سرکوب آرمان‌های گُردها از دهه ۱۹۷۰، متأثر بوده است. به همین منوال، حزب گُردی پ.ی.د فدرالیسم را به مثابه خروجی مذاکرات در مورد وضعیت آینده سوریه طلب می‌کند (Jongerden, 2019: 61-75). ناسیونالیسم غیردولتی اتخاذ شده توسط پ.ی.د در منشور قرارداد اجتماعی، اسناد و اساسنامه خودگردانی در روژاوا، مندرج است. این منشور از همان ابتدا، در ماده ۲، تعهد به دموکراسی مشارکتی و غیرمتمرکز را نشان می‌دهد:

«قدرت نزد مردم مناطق خودمختار است و از آن‌ها نشأت می‌گیرد. [...] مردم به منزله یگانه منبع مشروعیت همه شوراهای حکمرانی و نهادهای عمومی هستند که بر اصول دموکراتیک اساسی برای یک جامعه آزاد بنا شده‌اند.» (پ.ی.د، ۲۰۱۴)

با این حال، پ.ی.د به مثابه یک جنبش پیش‌تاز به سرکوب صداهای سیاسی مخالف از طریق دستگیری‌های خودسرانه و بازداشت مخالفان سیاسی متهم شده است (گزارش حقوق بشر، ۲۰۱۴).

در مورد فلسطینی‌ها نیز تکاملی در اهداف ملی وجود داشته است، اما این به رها کردن مطالبه دولت مستقل منجر نشده است. در آغاز، مطالبه

فلسطینی‌ها در دهه‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ تحت ایدئولوژی پان‌عربیسم، تشکیل دولت مستقل بود، مطالبات ملی فلسطین در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ مستقل از پان‌عربیسم به سوی هدف ناظر بر آزادسازی ملی کامل سرزمین تاریخی فلسطین حرکت کرد، پس از آن هم در دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ به تدریج به سوی آزادسازی صرفاً بخشی از سرزمین فلسطین تغییر جهت داد (Sayigh, 1999). از لحاظ تاریخی، مفهوم ناسیونالیسم فلسطینی هرگز ایستا نبوده بلکه مطابق با شرایط سیاسی که فلسطینی‌ها خود را در آن یافته‌اند، توسعه پیدا کرده است. در دوره پس از تأسیس اسرائیل، جامعه فلسطینی در سراسر منطقه پراکنده شد و مدتی طول کشید تا مسیر خود را پیدا کند. [در ابتدا] ناسیونالیسم فلسطینی در نگرش جنبش پان‌عربی تحت رهبری جمال عبدالناصر، غوطه‌ور شد: آزادسازی فلسطین بخشی از پان‌عربیسم بود و فلسطینی‌ها به دولت‌های عربی اعتماد داشتند تا به نمایندگی از طرف آنها عمل کنند. بنابراین در حالی که آزادسازی فلسطین هدفی مستقل بود، ملت فلسطین به عنوان بخشی از ملت گسترده‌تر عرب در نظر گرفته شد. در جانب فلسطینی‌ها این امر توسط جنبش ملی‌گرای عرب (ANM) رهبری می‌شد (Chamberlin, 2012: 15-16).

شکست دولت‌های عربی در جنگ شش روزه با اسرائیل در سال ۱۹۶۷ اعتقاد فلسطینی‌ها به پان‌عربیسم را از بین برد و ناسیونالیسم خاص‌گرای فلسطینی-یا ناسیونالیسم فلسطینیسم- را حائز اهمیت ساخت. این ایدئولوژی ناسیونالیستی توسط فتح حمایت می‌شد، این گروه که برای چندین سال حملاتی را علیه اسرائیل انجام داده بود، در مرکز صحنه جنبش ملی‌گرایانه فلسطین قرار گرفت. چشم‌انداز سیاسی و فعالیت‌های نظامی مستقل فتح با مطالبات عامه فلسطینی‌ها هم‌خوانی بیشتری داشت (Sayigh, 1992).

اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی بدل به اماکنی انقلابی شدند که هزاران داوطلب را برای مبارزات آزادی ملی تولید می‌کردند و این بازتصور امر ملی بود. این امر در عنوان کتاب رزماری سایه (2007) درباره فلسطینی‌ها ترسیم شده است: «از دهقانان تا انقلابیون».

از سال ۱۹۶۹ فتح تحت رهبری یاسر عرفات کنترل ساف را به دست گرفت. از آن زمان به بعد، هدف ساف ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی به دست خود فلسطینی‌ها بوده است (Chamberlin, 2012: 70; kimmer-ling & migdal, 2003: 254; Sayigh, 1992: 263-۲۶۴). مجادلات ایدئولوژیک پس از آن، موجب پذیرش این امر به عنوان یک فرض مسلم شده و از آن پس بر روی مسائلی همچون اندازه (همه فلسطین / بخش‌هایی از فلسطین) و ابزارها (صرفاً مبارزه مسلحانه، مبارزه و دیپلماسی مسلحانه یا صرفاً دیپلماسی) متمرکز شدند. مسئله اندازه به مسئله نحوه برخورد با سرنوشت اسرائیل گره خورده است. بر اساس دیدگاهی که از سال ۱۹۶۹ تا میانه دهه ۱۹۷۰ بر ساف حاکم بود، اسرائیل جایی در فلسطین نداشت، چرا که چشم‌انداز ایدئولوژیک این بود که دولتی دموکراتیک در سرتاسر فلسطین ایجاد شود. سازمان جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین پیشگام تدوین یک برنامه معتدل‌تر بود. این سازمان در سال ۱۹۷۱ یک برنامه «چندمرحله‌ای» با هدف تاسیس «خودگردانی ملی» (سُلْطَة وَطَنِيَّة) در هر بخشی از فلسطین را تدوین کرد (Sayigh, 1999: 302). در ژوئن ۱۹۷۴ ساف هم برنامه‌ای ده‌مرحله‌ای را تصویب کرد؛ اولین گواه برای این که ساف حاضر به پذیرش آزادسازی بخش‌هایی از فلسطین [و نه همه فلسطین] بود، که خود راه دیپلماسی را در کنار مبارزه مسلحانه به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدف مذکور، هموار کرد. (Pearl-Chamberlin, 2012: 237; PNC, 1974; 81; 2014; 88-man, 2008: 87).

این آغاز فرایندی بود که بر پایه آن رهبری میان‌ه‌رو ساف پیش‌قدم اقدامات سیاسی بین‌المللی می‌شد که حاکی از تمایل این سازمان به مذاکره بر سر چیزی کمتر از آزادسازی کامل فلسطین بود (Coban, ۱۹۸۴: ۶۲; Mohamad, ۲۰۰۱: ۵۹; Muslih, ۱۹۷۶: ۱۳۴). ساف در سال ۱۹۷۴ دره‌ایش را برای ایجاد یک کشور در بخش‌هایی از فلسطین گشود که حکایت از امکان پذیرش اسرائیل داشت. اوج تغییر گرایش به سمت پذیرش اسرائیل زمانی بود که جیمی کارتر خواستار یک سرزمین مستقل برای فلسطینی‌ها شد و از همین رو ساف به دنبال فرصتی برای تعامل با آمریکا بود (Jensehaugen, ۲۰۱۸). در مارچ ۱۹۷۷ شورای ملی فلسطین اقدام به صدور بیانیه‌ای کرد که برنامه ۱۰ مرحله‌ای را توسعه می‌داد و در آن اصطلاح «دولت ملی» (dawla wataneyeh) جایگزین «خودگردانی ملی» شد. «خودگردانی ملی» همچو گامی موقت به نظر می‌رسید، در حالی که «دولت ملی» راه‌حل دو کشور را به عنوان هدف نهایی پیشنهاد می‌کرد (Mohamad, ۱۹۹۸: ۱۷۸). حرکت از این نقطه تا اعلامیه استقلال ۱۹۸۸ و پذیرش اصل به رسمیت شناختن اسرائیل در سال ۱۹۹۳ نتیجه فرایندی ساده نبود، با این حال بخش عمده‌ای از ساف به سوی پذیرش اصل تقسیم سرزمین ملی تغییر جهت داده بود. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، جناح‌های مختلف داخل و خارج از ساختار ساف این توافق ارضی را رد کردند. این گروه‌ها عمدتاً به عنوان «جبهه ردکننده» شناخته می‌شوند (Pearlman, ۲۰۰۸). با وجود آن که راه‌حل دو دولت به طور فزاینده‌ای غیرقابل اجرا شده، در میان فلسطینی‌ها تقاضاهای فزاینده‌ای برای راه‌حل یک کشور در سرزمین‌های اشغالی فلسطینی وجود داشته است، اما ساف موضع خود را به هیچ وجه تغییر نداده است (Middle east monitor, ۲۰۲۱).

این بررسی نشان می‌دهد که ایدئولوژی ملی پدیده‌ای ایستا نیست و

مقایسه بین فلسطینی‌ها و کردهای سوریه این مسئله را برجسته می‌سازد که کدام مسیرهای ایدئولوژیک مسیرهایی ممکن به نظر می‌رسند و چه چیزی بر آنها تأثیر می‌گذارد؟ برای کردهای سوریه (و ترکیه) ایدئولوژی ناسیونالیسم از دولت‌گرایی به فدرالیسم تغییر کرد، در حالی که برای فلسطینی‌ها این تغییر از آزادی‌سازی کامل سرزمینی تحت رهبری پان‌عریسم به سوی تقسیم سرزمینی تحت رهبری ملی خاص فلسطینی حرکت کرد. هر دو مسیر گرایشی سازش‌کارانه به نظر می‌رسند، اگرچه با نتایجی کاملاً متفاوت: کردهای سوریه و ترکیه استقلال ملی را انتخاب نکردند، در حالی که فلسطینی‌ها در رابطه با اندازه موجودیت مستقل مورد نظرشان سازش کردند.

مذاکره تعیین سرنوشت؛ همزمان در چندین سطح

چارچوب تحلیلی مفید برای این مطالعه تطبیقی از نظریه والتزی در مورد تحلیل در سطوح مختلف الهام گرفته شده است. کنت والتز (1959) سه سطح تحلیل را پیشنهاد می‌کند که هرکدام از آن‌ها یک منبع اصلی تعارض را توضیح می‌دهد: طبیعت انسانی، رژیم‌های سیاسی درون کشورها، و سیستم دولت.^{۳۲} ما با اقتباس کمابیش از این چارچوب، بر این امر تأکید داریم که بازیگران محلی، دولت‌ملت‌ها و سیستم بین‌المللی هر یک به طرق مختلف در فراهم کردن اهرم‌ها و محدودیت‌ها بر اهداف تعیین سرنوشت سهیم هستند. در هر یک از این سطوح، بازیگران کرد و فلسطینی دستور کار سیاسیشان را مورد مذاکره قرار می‌دهند. این سطوح به طور قابل توجهی

۳۲. State system سطح سوم والتز یا همان سیستم دولت، سطح بین‌المللی است، او در اینجا نه وضعیت درونی دولت‌ها که جنبه‌های بیرونی دولت‌ها در وضعیت آنارشیک بین‌المللی که میان دولت‌ها جاری است را مد نظر قرار می‌دهد. بنابراین در این مقاله هر جا که به سیستم اشاره شود منظور همین سطح سوم سیستم بین‌الملل آنارشیک است. در اقتباس نویسندگان پژوهش حاضر از این منطق؛ سه سطح طبیعت انسانی، رژیم‌های سیاسی درونی کشورها و سیستم دولت، به ترتیب با بازیگران داخلی، دولت ملت و سیستم آنارشیک بین‌المللی معادل می‌شوند. م

پیوسته و وابسته به هم هستند؛ بنابراین بازیگران سیاسی به واسطه این امر که ناچار به متعادل سازی الزامات یک سطح در برابر سطح دیگر یا بهره بردن از یکی در برابر دیگری هستند، محدود می شوند. در ادامه ما موقعیت ساختاری فلسطینی ها و کردها را در زمینه های مربوطه ملی، منطقه ای و جهانی ترسیم خواهیم کرد و برهم کنش بین این سطوح را نشان خواهیم داد.

مانع اصلی فراروی فلسطینی ها را باید در سطح دوم والتز - یعنی دولت - جستجو کرد که سد راه اهداف دوگانه آن ها یعنی ایجاد دولت مستقل در فلسطین و تأمین حق بازگشت پناهندگان شده است. دولت مذکور اسرائیل است که کنترل بیش از ۷۷ درصد از فلسطین را در فاصله بین سال های ۴۹- ۱۹۴۷ به دست گرفت، ۷۵۰ هزار فلسطینی را اخراج کرد و سپس نواحی باقی مانده فلسطین را در سال ۱۹۶۷ اشغال کرد که منجر به کوچ اجباری ۳۰۰ هزار فلسطینی دیگر شد (Louis & Shlaim, 2012; Shlaim & Rogan, 2007). اگرچه اسرائیل یک دولت کوچک است اما از لحاظ نظامی قدرتی برتر با حمایت فزاینده ابرقدرت متحد خویش یعنی ایالات متحده است. این بدان معنی است که فارغ از حمایت هایی که جناح های مختلف فلسطینی از قدرت های منطقه ای دریافت می کنند، فلسطینی ها به شدت در موضع ضعف قرار دارند. پراکندگی فلسطینی ها در منطقه سد راه آنان شده است، چرا که نه تنها هدایت یک جنبش متمرکز را کمابیش غیرممکن کرده، بلکه ساف نیز به عنوان یک سازمان تحت فشارهای متعارض ملت های میزبانی قرار دارد که با کنترل گروه های مجزای درون جنبش، از درون ساف را تحت تاثیر قرار می دهند.

بدون داشتن یک دولت، فلسطینی ها و کردها سیاست خود را در ارتباط با کشورهای میزبان توسعه می دهند. آن ها به مثابه دیاسپورا، هم بازیکنان و هم مهره هایی در سیاست های ملی و بین المللی هستند. بررسی وضعیت

قانونی کردها و فلسطینی‌ها در کشورهای کلیدی که در آنها زندگی می‌کنند، چشم‌انداز پیچیده‌ای را نشان می‌دهد. در اسرائیل فلسطینی‌ها شهروندانی با حق رای هستند، اگرچه مکانیزم‌های مشخصی آنها را به شهروندان درجه دو بدل می‌سازد. در کرانه باختری و غزه، فلسطینی‌ها به دو گروه پناهندگان و غیرپناهندگان تقسیم می‌شوند، اگرچه هر دو در وضعیت قانونی جسته‌گریخته‌ای بین مناطق اشغالی اسرائیل و تشکیلات خودگردان فلسطینی^{۳۳} زندگی می‌کنند. در ناحیه بزرگ‌تر بیت‌المقدس، فلسطینی‌ها در قلمرویی زندگی می‌کنند که توسط اسرائیل اشغال شده است اما تنها تعداد کمی از آنها شهروند هستند. در اردن، فلسطینی‌ها هم وضعیت پناهندگی و هم شهروندی را دارند. در سوریه، فلسطینی‌ها وضعیت پناهندگی دارند و حق شهروندی ندارند، با این حال به‌طور عمده در جامعه سوری ادغام شده‌اند (Brand, 1988). در لبنان فلسطینی‌ها فقط وضعیت پناهندگی دارند و از جامعه لبنان جدا هستند و اردوگاه‌های پناهندگان که انگار موجودیت‌هایی خودمختار هستند، از سوی ساف اداره می‌شوند (Feldman, 2018).

برای فلسطینی‌ها آنچه که ما «ضعف دولت میزبان» در سرزمین‌های اشغالی فلسطینی می‌نامیم رخ نداده است، چرا که کنترل اسرائیل بر مناطق اشغالی عمیق‌تر نیز شده است. تأسیس تشکیلات خودگردان در سال ۱۹۹۴ به دنبال مذاکرات بین ساف و اسرائیل، و نه به دلیل ضعف قلمرویی اسرائیل، شکل گرفت، در حالی که قرار بود تأسیس تشکیلات خودگردان به تشکیل یک دولت مستقل منجر شود، که البته چنین نشد. با این حال پدیده «ضعف دولت میزبان» که در اردن (۷۰-۱۹۶۸) و در لبنان (۸۲-۱۹۷۱) رخ داد، به ساف اجازه داد تا پایگاه‌هایی موقت برای مبارزه ملی در این دو دولت ایجاد کند.

۳۳. PA

اردن اولین میزبان مرکزی برای ساف مستقل بود، چرا که این کشور یکی از بزرگ‌ترین جمعیت‌های فلسطینی را در خود جای داده بود و دلیل آن‌هم به این مساله برمی‌گشت که اردن یکی از طولانی‌ترین مرزها را با اسرائیل دارد و در عین حال دولتی نسبتاً ضعیف بود که نمی‌توانست در برابر تهدید اعراب رادیکال که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بر منطقه تسلط داشتند، مقاومت کند. ساف تا سال ۱۹۷۰ در اردن «دولت در دولت» ایجاد کرد. نیروهای سوری و عراقی نیز در قلمرو پادشاهی اردن برای حفاظت از فلسطینی‌ها حضور داشتند؛ وضعیتی که برای رژیم سلطنتی اردن غیرقابل تحمل بود. در سپتامبر ۱۹۷۰ سازمان جبهه مردمی برای آزادی فلسطین چندین هواپیمای مسافربری را ربود و آن‌ها را وادار کرد در اردن فرود آیند. سپس سعی کرد **ملک حسین** را ترور کند، این امر جرقه جنگ داخلی «سپتامبر سیاه» را زد که حاصل آن اخراج ساف از اردن بود (Rubinovitz, 2010). در مورد لبنان، از سال ۱۹۶۹ و از طریق قرارداد قاهره که تحت حمایت مالی جمال عبدالناصر بود، تعداد مشخصی از مناطق خودگردان فلسطینی به شکل درون‌بوم‌هایی^{۳۴} در داخل این کشور ایجاد شد. با اخراج ساف از اردن در سال ۱۹۷۰، لبنان به پایگاه اصلی این سازمان بدل شد. از آن هنگام ساف به بازیگر مرکزی جنگ داخلی لبنان تبدیل شد، جنگی که در سال ۱۹۷۵ شروع شد. ساف گرفتار در جنگی شد که آن را در تقابل با جناح‌های مختلف لبنانی و همچنین سوری‌ها و اسرائیل قرار داد. این سازمان تا پیش از سال ۱۹۸۲ که تحت فشار اسرائیل مجبور به ترک لبنان شد، توانسته بود جایگاه خود را در لبنان حفظ کند.

سطح دولت به نوبه خود بر سیاست‌های داخلی فلسطینی‌ها تأثیر می‌گذارد و تعارضات ایدئولوژیکی درونی جنبش را افزایش می‌دهد (Pearlman, 2008). این امر با سطح اول **والترز**، که ما آن را به عنوان بازیگران درونی جنبش

۳۴ Enclaves. به نواحی‌ای اطلاق می‌شود که گرچه متعلق به کشور خاصی هستند اما در خاک کشور دیگری قرار دارند. م

تفسیر می‌کنیم، کمابیش مطابقت دارد. این اختلافات داخلی اولین بار درون ساف ظاهر شد - که در دهه ۱۹۷۰ فتح را در برابر جبهه مردمی برای آزادی فلسطین^{۳۵} قرار داد - و بعدها هم بین ساف و حماس ظاهر شد که در اواخر دهه ۱۹۸۰ آغاز و اوایل دهه ۲۰۰۰ شدت یافت. در حالی که چالش فراروی فلسطینی‌ها در ایجاد سازمان ملی منسجم در شرایطی که بازیگران خارجی قدرتمند از گروه‌های داخلی حمایت می‌کنند در تشابه با وضعیت کردها است، اما در هدف غالب بر جنبش ملی فلسطین، صرف‌نظر از بستر ملی که فلسطینی‌ها در آن فعالیت می‌کنند، تغییرات عمده‌ای ایجاد نکرده است. آنچه مهم است این است که جناح‌بندی مسئله مشروعیت نمایندگی را مطرح کرده که در مورد هردوی کردها و فلسطینی‌ها صدق می‌کند. در مورد فلسطین مسئله صرفاً به چالش کشیدن هرژمونی ساف توسط حماس نیست، بلکه مسئله این است که نحوه کنش‌های نظامی گروه‌های درون جنبش به مشروعیت‌زدایی از جنبش به عنوان یک کل منجر شده است. به طور مشابه، در مورد کردها نیز ماهیت فرامرزی سیاست‌گردی و مداخله کشورهای خارجی مسئله مشروعیت را در شمال سوریه مطرح کرده است. [مشروعیت] نمایندگی حزب کرد غالب در شمال سوریه یعنی پ.ی.د، هم در درون جنبش کردها و هم توسط بازیگران خارجی به ویژه ترکیه، مورد چالش قرار گرفته است. کردها بزرگ‌ترین اقلیت اتنیکی در سوریه هستند و جمعیت آنها ۲.۲ میلیون نفر تخمین زده می‌شود (Gunter, 2014: 2). کردها رابطه‌ای پرتلاطم با دولت سوریه داشته‌اند، دولتی که تا سال ۲۰۱۱ نوعی از سیاست آسیمیلیاسیون را دنبال می‌کرد که حقوق شهروندی آنها را از طریق قانون ۱۹۶۲ (فرمان ۹۳) سلب می‌کرد، قانونی که کردها را از حق رای، مالکیت زمین یا کار در مناصب دولتی محروم می‌کرد (Tank,

۳۵. PFLP

412: 2017). با این که احزاب گرد تحت حاکمیت رژیم بعث وجود داشتند، اما غیرقانونی بودند (Allsopp, 2014).

قبایل در سوریه به عنوان مجرای قدرت سیاسی در نظر گرفته می‌شوند. اگرچه نفوذ قبیله‌ای به دلیل تحولات اجتماعی کاهش یافته است، اما ۶۰ تا ۷۰ درصد سوری‌ها به یک قبیله یا طایفه تعلق دارند و این امر آنها را به ابزاری قابل توجه برای بازیگران خارجی در درگیری‌ها تبدیل می‌کند، امری که می‌تواند وفاداری‌های قبیله‌ای را بسیج کند (Hussain, 2018). روابط بین کردها و رهبران قبیله‌ای بسته به جغرافیا متغیر بود و اغلب به موفقیت دولت‌های منطقه در سیاست‌های تفرقه بینداز و حکومت کن-هم در سطح ملی (درون گروه‌های گرد) و هم در سطح منطقه‌ای (حمایت از گروه‌های گرد در کشورهای آن سوی مرزها)- وابسته بود. تأسیس شورای ملی گرد سوریه نمایانگر این امر است؛ ائتلاف ناگهانی که در سال ۲۰۱۱ به مثابه چالشی برای پ.ی.د/د.پ.ک.ک تأسیس شد و مشروعیت آن متکی بر حمایت مسعود بارزانی رئیس دولت اقلیم کردستان عراق و پشتیبانی ترکیه بود. این امر در اپوزیسیون کرد سوریه شکاف ایجاد کرد، با این حال شورای ملی کرد سوریه نامنسجم از آب درآمد و در عمل قادر به ایفای نقش نبود؛ در نتیجه توسط پ.ی.د سرکوب و این حزب به نیروی سیاسی غالب در شمال سوریه تبدیل شد (Baczko et al, 2018).

فلسطینی‌ها و کردها در چندین کشور در خاورمیانه پراکنده هستند و بلندپروازی‌های تعیین سرنوشت آنها توسط تغییرات سطح سیستم تحت تأثیر قرار می‌گیرد. این مساله آنها را در برابر تغییرات منطقه‌ای و تنش‌های بین کشورهای میزبان آسیب‌پذیر می‌کند. به‌طور تاریخی -به عبارتی در طول دوران جنگ سرد- فلسطینی‌ها قادر بودند مطالبات ملی خود را با متحد شدن با اتحاد جماهیر شوروی با قدرت بیشتری بیان کنند (Dannreuther, 1998:).

48-113). گرچه این رابطه یک رابطه پرتلاطم بود، اما داشتن یک ابرقدرت در روابط بین‌المللی همواره موثر واقع می‌شد. علاوه بر این، به دنبال روند استعمارزدایی در اواسط قرن بیستم، مجمع عمومی سازمان ملل به نفع ساف تغییر کرد، چرا که ساف در سطح جهانی خود را در جایگاه [نماینده] جنبش آزادی‌بخش ملی قرار داده بود (Chamberlin, 2012). این حمایت در مجمع عمومی سازمان ملل^{۳۶} در سال ۱۹۷۵ به اوج رسید، هنگامی که دو قطعنامه تصویب شد که حق فلسطینی‌ها را در باب: ۱) تعیین سرنوشت و ۲) استقلال ملی و حاکمیت به رسمیت می‌شناخت (قطعنامه ۳۲۳۶)؛ و جایگاه ناظر رسمی مجمع عمومی سازمان ملل را به ساف اعطا کرد (قطعنامه ۳۲۳۷) {۸}.

در سال ۲۰۰۹ مسیر سازمان ملل مورد تأیید ساف قرار گرفت، چرا که روند صلح با اسرائیل که تحت رهبری آمریکا بود، از هم فروپاشید. در کنار ایجاد عملی نهادهای شبه‌دولتی، ایده این بود که پروژه دولت‌سازی به عنوان یک مسیر مکمل در چارچوب دیپلماسی بین‌المللی به پیش برده شود (Vick, 2010). این رویکرد در سال ۲۰۱۲ زمانی که فلسطین در سازمان ملل تبدیل به «دولت ناظر غیرعضو» شد، به اوج خود رسید (Charbonneau & Nichols, 2012). دو نقص عمده در این رویکرد وجود دارد: اول؛ در حالی که حمایت مجمع عمومی سازمان ملل اثر سیاسی و اخلاقی محدودی دارد، اما قدرت واقعی این سازمان در شورای امنیت نهفته است که در آنجا ایالات متحده دارای حق وتو و تاریخچه‌ای سیستماتیک از مسدود کردن قطعنامه‌های انتقادی درباره اسرائیل یا در حمایت از فلسطینی‌ها است. دوم؛ قطعنامه‌های سازمان ملل به تغییرات عملی منجر نمی‌شوند. اعلام رسمی یک دولت با داشتن آن یکی نیست، حتی اگر ۱۳۸ کشور آن را به رسمیت شناخته باشند. منطق حرکت به سوی سازمان ملل، که نقطه ضعف

۳۶. UNGA

نیز هست، تأکید بر این امر است که گرچه استقلال در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته می‌شود اما در سطح محلی [لزوماً] حاصل نمی‌شود. برای کردها تغییرات در سطح سیستم که به دنبال قیام‌های عربی در سال ۲۰۱۱ و جنگ داخلی متعاقب آن در سوریه تجربه شد، بزرگ‌ترین فرصت را در جهت رسیدن به رویای خودمختاری با بهره بردن از موقعیت کلیدی آنها در جنگ فراهم کرد. رژیم سوریه به منظور به دست آوردن وفاداری کردها، در ۷ آوریل ۲۰۱۱ به تمام کردهایی که در جایگاه بیگانه (ajānib) قرار گرفته بودند حقوق تام شهروندی اعطا کرد، رژیمی که تا پیش از آن حقوق اساسی شهروندی کردها را انکار کرده بود. {۹} گرچه این امر کردها را منتفع کرد، اما همچنین بخشی از سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن رژیم سوریه نیز بود. احساسات فراگیر مخالفت و مقاومت در برابر دولت مرکزی در سوریه - بدون هیچ‌گونه توسل به اقدامی علیه رژیم بعث- پس از سال ۲۰۱۱ که قدرت دولت مرکزی کاهش یافته بود، زمینه مساعدی را برای توسعه سیاست کردی فراهم کرد. در ابتدای جنگ و با وجود روابط بین پ.ی.د و دولت سوریه که میان خصومت و همزیستی عملی در نوسان بود، گروه‌های کرد ترجیح دادند در حاشیه بمانند. در نهایت نیروهای پ.ی.د (به پشتیبانی پ.ک.ک در مرز ترکیه) از غیاب کنترل متمرکز دولت که درگیر جنگ شده بود، سود جسته و به عنوان نیروی ثبات‌بخش وارد درگیری شدند. کنترل روژاوا توسط کردها به تدریج توسعه یافت، چراکه پ.ی.د به دنبال ایجاد نظم سیاسی مستقل از دولت بود. لحظه‌ای کلیدی که باعث توجه جهانی به مسئله کرد شد، پیروزی آنها بر «دولت اسلامی» [داعش] در کوبانی در سال ۲۰۱۴ بود. با کنترل مناطق پرجمعیت سوریه مانند جرابلس، عفرین و کوبانی توسط کردها، پ.ی.د ایجاد یک سیستم سیاسی جدید حول محور قومیت اما با یک ایدئولوژی متمایز را که به نیروی بسیج‌کننده آن بدل شد، به عنوان هدف خود انتخاب کرد. از این رو، جنگ داخلی سوریه زمینه‌ای را برای حزب کرد

پ.ی.د جهت پیاده کردن ایدئولوژی جنبش فراهم کرد. با این حال ماهیت موقتی اتحادهای قدرت‌های منطقه‌ای در طول جنگ داخلی سوریه، همچنان چالشی برای تلاش‌های کردهای سوریه برای دست یافتن به خودمختاری است. به طور مشخص، خروج تدریجی ایالات متحده از منطقه در دوران ریاست جمهوری اوباما و همچنین افزایش قدرت روسیه و همکاری‌اش با ترکیه و ایران از سال ۲۰۱۵ به بعد، توانایی کردهای سوریه برای حفظ دستاوردهای اولیه خود را محدود کرده است. در عین حال رشد احساسات ناسیونالیستی در ترکیه و امنیتی‌سازی مسئله کرد توسط دولت ترکیه باعث تلقی روزافزون پ.ی.د (به همراه ارتباط آن با پ.ک.ک) به مثابه تهدیدی برای امنیت ترکیه شده است (Tank, 2020). بدون چتر حمایتی آمریکا کردهای سوریه از سه حمله نظامی ترکیه رنج برده‌اند، که آخرین آن «عملیات چشمه صلح» در اکتبر ۲۰۱۹ با هدف تضعیف کنترل پ.ی.د [بر شمال سوریه] و حذف آنها از مناطقی که مستقیماً در امتداد مرز هستند، صورت گرفت. در زمان نگارش این مطلب شبخ تهاجم بیشتر ترکیه به دلیل تمایل دولت این کشور به «ثبات‌بخشی» به مناطق شمالی سوریه پیش از انتخابات ملی خود و با هدف بازگرداندن ۳.۷ میلیون پناهجوی سوری که در حال حاضر در ترکیه زندگی می‌کنند، همچنان خطرآفرین است. تحلیل فوق‌الذکر نشان می‌دهد که چگونه کردهای سوریه (مانند فلسطینی‌ها) توانسته‌اند از شبکه‌های اتنیکی منطقه‌ای خود بهره ببرند، اما همچنین نشان می‌دهد که چگونه ماهیت فراملی مبارزه آنها باعث شده تا مورد هدف تهاجمات ترکیه قرار بگیرند. نمونه کردهای سوریه نشان می‌دهد که چگونه ضعف دولت میزبان می‌تواند فرصت‌هایی برای دستیابی به استقلال فراهم کند. هنوز مشخص نیست که آیا این خودمختاری پس از احیای مجدد قدرت دولت میزبان نیز ادامه خواهد یافت یا این که پذیرش خودمختاری کردها

توسط رژیم دوفاکتوی سوریه چیزی بیش از ازدواج موقت منافع نبوده است. دو شباهت کلیدی بین موارد فلسطینی و کردی که در اینجا مورد بحث قرار گرفته‌اند، وجود دارد. اول، فرصت دستیابی به خودمختاری دوفاکتو به دلیل ضعف دولت میزبان در اردن و لبنان (برای فلسطینی‌ها) و در سوریه (برای کردها) به وجود آمد. دوم، تحقق خودمختاری فلسطینی‌ها از طریق مشارکت بازیگران منطقه‌ای خارجی ممکن شد. با این همه تفاوت اصلی بین نمونه کردی و فلسطینی این است که در مورد فلسطینی‌ها خودمختاری در اردن و لبنان هرگز هدف حقیقی فلسطینی‌ها نبود بلکه این امر مکانیسمی موقت برای ساختن پایگاهی بود که می‌توانست به مثابه سکویی برای آزادسازی سرزمین ملی عمل کند.

نتیجه‌گیری

سیاست ممکن انعکاسی است از مذاکره میان آنچه که عملاً ممکن است و آنچه که به لحاظ ایدئولوژیک مطلوب است. همان‌طور که یکی از رهبران کرد می‌گوید:

«ما رویای خود را که یک دولت مستقل است می‌دانیم، اما واقعیت را نیز می‌دانیم و با آن دست و پنجه نرم خواهیم کرد، [این واقعیت که] ما محصور در خشکی هستیم و به وسیله جغرافیایمان محکوم شده‌ایم.»

تغییر موضع کردها از ناسیونالیسم دولتی به کنفدرالیسم که به واسطه یک بازآفرینی ایدئولوژیک هدایت شده است، نشان‌گر آن است که کردها در بازمفهوم‌پردازی ایده دولت-ملت محدودیت‌های تحمیل شده بیرونی را درک می‌کنند. با این حال اشتباه خواهد بود که بازمفهوم‌پردازی ایدئولوژیکی را تماماً همچون یک امر ابزاری [و تاکتیکی] در نظر بگیریم، چرا که ایدئولوژی

جدید در طول زمان می‌تواند جلب حمایت کرده و جنبش را بازتعریف کند. با این حال، این امر پیامدهایی برای جنبش فرامرزی [کردها] در پی دارد، چرا که گروه‌های گرد دیگر از ایده تشکیل دولت-ملت به مثابه تجلی عینی تعیین سرنوشت حمایت می‌کنند. از این لحاظ مورد فلسطینی‌ها متفاوت است، آن هم به این دلیل که هیچ تغییر جهتی در نوع دعاوی آنها برای تشکیل دولت وجود نداشته و این امر به لحاظ ایدئولوژیک فلسطینی‌ها را در مسئله ملی [نسبت به کردها] بیشتر متحد کرده است. با این حال مناقشه اخیر فلسطینی‌ها در باب وجود یک یا دو دولت تا حدودی این امر را به چالش کشیده است، هرچند که تأثیری بر رهبری سیاسی نگذاشته که همچنان در موضع خود در باب راه حل دو دولت ثابت قدم مانده است.

علاوه بر این‌ها، سه سطحی که ما ارائه کرده‌ایم وزن یکسانی در ترازوی سیاست ممکن ندارند. سطح بین‌المللی هم در خدمت افزایش آگاهی و هم به مثابه شکلی از قدرت نرم در برابر جامعه بین‌المللی عمل می‌کند. هرچند که سطح دولت ممکن است مانع تحقق تعیین سرنوشت شود، اما در سطح سیستم، خودمختاری همچنان به مثابه یک هدف ایده‌آل قوی باقی می‌ماند. کردهای سوریه که ائتلافشان با ایالات متحده در مبارزه با داعش توجه شدید رسانه‌ای را به خود جلب کرد، همدردی افکار عمومی بین‌المللی را به دست آوردند. آنها معتقد بودند که آگاهی نسبت به فداکاری‌ها و تعهدهایشان در صحنه [ی نبرد]، به همراه کارایی سیستم حکومتی‌شان در شمال سوریه، تا حدودی موجب ایجاد حفاظت برای آنها خواهد شد. در واقع رها کردن کردهای سوریه توسط ایالات متحده در سال ۲۰۱۹ به طور گسترده‌ای به عنوان «خیانت» تلقی شد. از این رو افکار عمومی بین‌المللی به آنها قدرت نرم بیشتری بخشیده و آگاهی از وضعیت بغرنج کردها را افزایش داده که طبعاً موجب تقویت حمایت از خودمختاری کردها شده است (Taspinar, 2019).

با این حال، به همان اندازه که به رسمیت شناخته شدن توسط مجمع عمومی

سازمان ملل برای فلسطین به معنی پایان اشغالگری اسرائیل نیست، حمایت عمومی در غرب هم به معنی خودمختاری مصون [از خطر] نیست. این درسی است که به بهای گزافی آموخته شده است. برای هر دو گروه، در سطح بین‌المللی اندوختن تجربه در راستای افزایش آگاهی عمل می‌کند، اما در رئال پولیتیک خاورمیانه اقتضائات دولت‌های قدرتمند منطقه‌ای است که سرنوشت شما را تعیین می‌کند.

یادداشت‌ها

۱. اگرچه این مقاله بر تعاملات بین دو جنبش و تأثیر جنبش فلسطینی فدائیان بر دانشجویان چپ‌گرای ترک-کرد از دهه 1960 تا دهه 1980 تمرکز ندارد، اما می‌توان نمای کلی تاریخی خوبی را در (Akkaya 2015) یافت.

۲. این ارقام بر اساس کتابچه اطلاعاتی سیا برای کرانه باختری و غزه؛ داده‌های دفتر آمار UNRWA و فلسطین برای اردن، سوریه و لبنان؛ و دفتر مرکزی آمار فلسطین برای اسرائیل و سایر نقاط جهان است.

۳. مگر این که مشخص شود که وقتی به گردها اشاره می‌کنیم، منظور ما گردهای سوریه است.

۴. این متون تحولات اساسی در مطالعه ناسیونالیسم را تشکیل می‌دهند، اما ما اذعان می‌کنیم که آنها در زمینه‌ای اروپایی توسعه یافته‌اند و به طور کامل به مورد خاورمیانه‌ای قابل انتقال نیستند. مراجعه شود به: (Jung 2017).

۵. جامعه ملل: «ماموریت برای فلسطین»، ۱۲ آگوست ۱۹۲۲. اینجا در دسترس است: [https://content.ecf.org.il/files/M00301%20-%20Text%20of%20the%20British%20Mandate%20for%20Palestine%20\(1922\).pdf](https://content.ecf.org.il/files/M00301%20-%20Text%20of%20the%20British%20Mandate%20for%20Palestine%20(1922).pdf) (دسترسی در ۲۱

نوامبر ۲۰۱۹)

۶. ارقام جمعیتی به دلیل سیاست‌های آسیمیلیاسیون و حرکت‌های فرامرزی متفاوت است. همچنین داده‌های جمعیتی برای اقلیت‌های اتنیک به‌طور رسمی جمع‌آوری نمی‌شود. مهمتر از آن، کردها در دولت ترکیه به عنوان اقلیت در نظر گرفته نمی‌شوند، چرا که آنجا به پیروی از سیستم وضعیت اقلیتی فقط به شهروندان غیرمسلمان اطلاق می‌شود که به‌طور تاریخی پیرو سیستم ملت عثمانی (Ottoman millet system historical) بوده‌اند. منبع رقم جمعیتی مورد ارجاع در اینجا از سایت بررسی جمعیت جهان گرفته شده است: <https://worldpopulationreview.com/countries/turkey-population>

۷. در سال ۱۹۹۹، رهبر پ.ک.ک اوجالان تحت فشار نظامی ترکیه از سوریه اخراج شد. او سپس توسط نیروهای ترکیه دستگیر و در جزیره امرالی در ترکیه زندانی شد.

۸. قطع‌نامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۳۲۳۶ و ۳۲۳۷، ۲۲ نوامبر ۱۹۷۴ در این آدرس در دسترس است: <https://www.securitycouncilreport.org/atf/cf/%7B-65BFC9B-6D27-4E9C-8CD3-CF6E4FF96FF9%7D/T.D/IP%20A%20RES%203236.pdf> (دسترسی در ۲۶ نوامبر ۲۰۱۹).

۹. علی‌رغم این که کردها شهروند سوریه و بزرگترین اقلیت اتنیک این کشور بودند، بسیاری از کردها از طریق قانون ۱۹۶۲ (فرمان ۹۳) که ۱۲۰ هزار کُرد را به عنوان اجانب (خارجی‌ها/ بیگانگان) تعریف می‌کرد، از شهروندی سوریه محروم و بدون کشور شدند (Gunter, 2014).

نسخه اصلی و انگلیسی مقاله ترجمه شده در لینک زیر در دسترس می‌باشد:

<https://onlinelibrary.wiley.com/doi/full/10.1111/sena.12377>

منابع

Akkaya, A. H. (2015). The 'Palestinian Dream' in the Kurdish Context. *Kurdish Studies*, 3(1), 47–63. <https://doi.org/10.33182/ks.v3i1.391>

- Allsopp, H. (2014). *The Kurds of Syria: Political Parties and Identity in the Middle East*. I.B. Tauris
- Allsopp, H., & van Wilgenburg, W. (2019). *The Kurds of Northern Syria, Volume 2: Governance, Diversity and Conflicts*. I.B. Tauris.
- Anderson, B. (2006). *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. Verso Books.
- Avineri, S. (2005). Self-Determination and Realpolitik: Reflections on Kurds and Palestinians. *Dissent*, 52(3), 29–33.
<https://doi.org/10.1353/dss.2005.0067>.
- Baczko, A., Dorronsoro, G., & Quesnay, A. (2018). Civil War in Syria. In *Civil War in Syria: Mobilization and Competing Social Orders*. Cambridge University Press.
- Barr, J. (2012). *A Line in the Sand*. Simon & Schuster.
- Bengio, O. (Ed.). (2014). *Kurdish Awakening: Nation Building in a Fragmented Homeland*. University of Texas Press.
- Brand, L. (1988). Palestinians in Syria: The Politics of Integration. *Middle East Journal*, 42(4), 621–637.
- Brynen, R. (2019). *Sanctuary and Survival: The PLO in Lebanon*. Routledge.
- Carnegie Middle East Center. (2012). *The Kurdish National Council in Syria*. Syria Resources, 15 February. <https://carnegie-mec.org/publications/?fa=48502>.

Chamberlin, P. T. (2012). *The Global Offensive: The United States, the Palestine Liberation Organization, and the Making of the Post-Cold War Order*. Oxford University Press.

Charbonneau, L., & Nichols, M. (2012). Palestinians Win de facto UN Recognition of Sovereign State. Reuters, 1 December. <https://www.reuters.com/article/us-palestinians-statehood/palestinians-win-de-facto-u-n-recognition-of-sovereign-state-idUSBRE8AR0EG20121201>

Cobban, H. (1984). *The Palestinian Liberation Organisation: People, Power and Politics*. Cambridge University Press.

Connor, W. (1972). Nation-Building or Nation-Destroying? *World Politics*, 24(3), 319–355. <https://doi.org/10.2307/2009753>.

Dannreuther, R. (1998). *The Soviet Union and the PLO*. St. Antony's Series/Macmillan.

.Deutsch, K., & Foltz, W. (Eds.). (1963). *Nationbuilding*. Atherton

Duyvesteyn, I. (2017). Rebels and Legitimacy: An Introduction. *Small Wars & Insurgencies*, 28(4/5), 669–685. <https://doi.org/10.1080/09592318.2017.1322337>.

Feldman, I. (2018). *Life Lived in Relief: Humanitarian Predicaments and Palestinian Refugee Politics*. University of California Press.

Gellner, E. (2009). *Nations and Nationalism*. Cornell University Press.

Guibernau, M. (2004). Anthony D. Smith on Nations and National Identity: A Critical Assessment. *Nations and Nationalism*, 10(1/2),

125–141. <https://doi.org/10.1111/j.1354-5078.2004.00159>.

Gunes, C., & Zeydanliogu, W. (Eds.). (2014). *The Kurdish Question in Turkey. New Perspectives on Violence, Representation, and Reconciliation*. Routledge.

Gunter, M. M. (2013). Unrecognized De Facto States in World Politics: The Kurds. *The Brown Journal of World Affairs*, 20(2), 161–178.

Gunter, M. M. (2014). *Out of Nowhere: The Kurds of Syria in Peace and War*. The Hurst Company.

Hobsbawm, E. J. (2007). *Nations and Nationalism since 1780: Programme, Myth, Reality*. Cambridge University Press.

Human Rights Watch. (2014). *Syria: Abuses in Kurdish-run Enclaves*, 18 June. <https://www.hrw.org/news/2014/06/18/syria-abuses-kurdish-run-enclaves>.

Hussain, A. (2018). Analysis: Division Defines Syria's Tribes and Clans. *The New Humanitarian*, 16 January. <https://deeply.thenewhumanitarian.org/syria/articles/2018/01/16/analysis-division-defines-syrias-tribes-and-clans>.

Jensehaugen, J. (2018). *Arab-Israeli Diplomacy under Carter: The U.S., Israel and the Palestinians*. I.B. Tauris.

Jensehaugen, J., Heian-Engdal, M., & Waage, H. H. (2012). Securing the State: From Zionist Ideology to Israeli Statehood. *Diplomacy & Statecraft*, 23(2), 280–303. <https://doi.org/10.1080/09592296.2012.679478>.

- Jongerden, J. (2019). Governing Kurdistan: Self-Administration in the Kurdistan Regional Government in Iraq and the Democratic Federation of Northern Syria. *Ethnopolitics*, 18(1), 61–75. <https://doi.org/10.1080/17449057.2018.1525166>.
- Jung, D. (2017). War and State in the Middle East: Reassessing Charles Tilly in a Regional Context. In L. B. Caspersen & J. Strandsbjerg (Eds.), *Does War Make States? Investigations of Charles Tilly's Historical Sociology*. Cambridge University Press.
- Khalidi, R. (1997). *Palestinian Identity: The Construction of Modern National Consciousness*. Columbia University Press.
- Kimmerling, B., & Migdal, J. S. (2003). *The Palestinian People: A History*. Harvard University Press.
- Kreyenbroek, P. G., & Sperl, S. (1992). *The Kurds: A Contemporary Overview*. Routledge.
- Leezenberg, M. (2016). The Ambiguities of Democratic Autonomy: The Kurdish Movement in Turkey and Rojava. *Southeast European and Black Sea Studies*, 16(4), 671–690. <https://doi.org/10.1080/14683857.2016.1246529>.
- Louis, W. R., & Shlaim, A. (Eds.). (2012). *The 1967 Arab-Israeli War: Origins and Consequences*. Cambridge University Press.
- Maksoud, C. (1993). Autonomy and Minorities: The Status of the Kurds and the Palestinians. *Loyola of Los Angeles International and Comparative Law Journal*, 16(2), 291–198.

- Mampilly, Z. C. (2011). *Rebel Rulers: Insurgent Governance and Civilian Life during War*. Cornell University Press.
- McDowall, D. (2000). *A Modern History of the Kurds* (2nd ed.). I.B. Tauris.
- Middle East Monitor. (2019). More than 13m Palestinians in the World by End of 2018, 1 January. <https://www.middleeastmonitor.com/20190101-more-than-13-million-palestinians-in-the-world-by-end-of-2018/>.
- Middle East Monitor. (2021). Palestinians Favour a One-state over a Two-state Solution, Poll Finds, 26 November. <https://www.middleeastmonitor.com/20211126-palestinians-favour-a-one-state-over-a-two-state-solution-pollfinds>
- Milton-Edwards, B., & Farrell, S. (2010). *Hamas: The Islamic Resistance Movement*. Polity.
- Mohamad, H. (1998). The PLO's Search for a Peace Strategy. *Peace Review*, 10(2), 173–179. <https://doi.org/10.1080/10402659808426140>.
- Mohamad, H. (2001). Palestinian Politics on the Move: From Revolution to Peace and Statehood. *Nationalism and Ethnic Politics*, 7(3), 46–76. <https://doi.org/10.1080/13537110108428637>.
- Moore, B. Jr. (1966). *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World*. Beacon Press.
- Morris, B. (2004). *The Birth of the Palestinian Refugee Problem Revisited*. Cambridge University Press.

Muslih, M. Y. (1976). Moderates and Rejectionists within the Palestine Liberation Organization. *Middle East Journal*, 30(2), 127–140.

Özoglu, H. (2001). ‘Nationalism’ and Kurdish Notables in the late Ottoman–Early Republican Era. *International Journal of Middle East Studies*, 33, 383–409.

Palani, K., Khidir, J., Dechesne, M., & Bakker, E. (2020). De Facto States Engagement with Parent States: Kurdistan’s Engagement with the Iraqi Government. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 48(4), 770–788.

Pearlman, W. (2008). Spoiling Inside and Out: Internal Political Contestation and the Middle East Peace Process. *International Security*, 33(3), 79–109.

PNC: Palestine National Council. (1974). Ten-Point Programme. <https://www.jewishvirtuallibrary.org/ten-point-plan-of-the-plo-june-1974>.

PNC: Palestine National Council. (1977). Fifteen-Point Programme. Middle East Research and Information Project (MERIP) Report No., 57, 12–13.

PYD: Democratic Union Party. (2014). Charter of the Social Contract. <http://peaceinkurdistancampaign.com/resources/rojawa/charter-of-the-social-contract/>.

Rubinovitz, Z. (2010). Blue and White ‘Black September’: Israel’s Role in the Jordan Crisis of 1970. *The International*.

History Review, 32(4), 687–706. <https://doi.org/10.1080/07075332.2010.534611>.

Sayigh, R. (2007). *The Palestinians: From Peasants to Revolutionaries*. Zed Books.

Sayigh, Y. (1992). Turning Defeat into Opportunity: The Palestinian Guerrillas after the June 1967 War. *Middle East Journal*, 46(2), 244–265.

Sayigh, Y. (1999). *Armed Struggle and the Search for State. The Palestinian National Movement, 1949–1993*. Oxford University Press.

Sela, A. (2014). The PLO at Fifty: A Historical Perspective. *Contemporary Review of the Middle East*, 1(3), 269–333. <https://doi.org/10.1177/2347798914542326>.

Shlaim, A., & Rogan, E. (2007). *The War for Palestine: Rewriting the History of 1948*. Cambridge University Press

Skare, E. (2021). *Faith, Awareness, and Revolution: A History of Palestinian Islamic Jihad*. Cambridge University Press.

Tank, P. (2020). *The Shifting Turkish Agenda in Syria's Evolving Conflict: Understanding the Drivers of Turkey's Policy in Syria*. PRIO Paper. PRIO.

Tank, P. (2005). Analysis: The Effects of the Iraq War on the Kurdish Issue in Turkey. *Conflict, Security & Development*, 5(1), 69–86. <https://doi.org/10.1080/14678800500103309>.

Tank, P. (2017). Kurdish Women in Rojava: From Resistance to Reconstruction. *Die Welt des Islams*, 57(3–4), 404–428. <https://doi.org/10.1163/15700607-05734p07>.

Tas, pinar, Ö. (2019). ISIS and the False Dawn of Turkish Statehood. Order from Chaos blog. The Brookings Institution, 13 December. <https://www.brookings.edu/blog/order-from-chaos/2019/12/13/isis-and-the-false-dawn-of-kurdishstatehood/>.

Tilly, C. (Ed.). (1975). The Formation of National States in Europe. Princeton University Press.

van Wilgenburg, W. (2014). The Kurds and the future of Assad. Atlantic Council, 2 June. <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/mena-source/the-kurds-and-the-future-of-assad/>.

Vick, K. (2010). As Peace Talks Stall, Fayyad Conjures a Palestinian State. TIME, 23 December. <http://content.time.com/time/world/article/0,8599,2039547,00.html>.

Waltz, K. (1959). Man, the State and War. Columbia University Press.

Yegen, M. (2009). ‘Prospective-Turks’ or ‘Pseudo-Citizens’: Kurds in Turkey. The Middle East Journal, 63(4), 597–615. <https://doi.org/10.3751/63.4.14>.

